

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث به کلام امام (رضوان الله تعالى عليه) رسید؛ ایشان در مورد اصل و قاعده اولی در تعارض فرمودند باید در دو مبنا بحث کنیم الف - دلیل حجیت ادله بناء عقلا باشد ب - دلیل حجیت ادله اخبار و روایات باشد. برای صورت اول دو تصویر و فرض ذکر کردند و فرمودند طبق این مبنا و در هر دو صورت، وقتی دو اماره یا خبر تعارض کردند، بنای عقلا بر تساقط است و هیچ کدام را معتبر نمی دانند. بحث از فرض اول به اتمام رسید.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم امام خمینی

ب - دلیل حجیت ادله اخبار و روایات باشد: در این فرض می فرمایند سه احتمال وجود دارد:

ب - 1 - آیات و روایات، حجیت خبر واحد را فی الجمله می رسانند و نسبت به حال تعارض اهمال یا اجمال دارد.

ب - 2 - آیات و روایات مقید به عدم تعارض است؛ یعنی می گویند خبر واحد در صورتی حجت است که معارض نداشته باشد.

در مورد این دو فرض می فرمایند اینها مجرد تصور عقلی محض است یعنی روشن است که آیات و روایت اجمال و اهمال ندارد و یا مقید به عدم وجود معارض نیست.

ب - 3 - آیات و روایات نسبت به این مطلب اطلاق داشته باشد. برای این فرض دو صورت ذکر می کنند:

اطلاق لحاظی: یعنی شارع لحاظ حال تعارض را در ادله نقلیه کرده و می گوید الخبر حجة حتى فی فرض الابتلاء بالمعارض. در اطلاق لحاظی هم چند احتمال وجود دارد:

احتمال اول این که بگوئیم شارع نسبت به حالت تعارض هیچ نظری نداده است. اشکال این است که این بیان با مقام شارع سازگاری ندارد.

احتمال دوم این است که بگوئیم شارع می گوید به هر دو عمل کند. اشکال این فرض هم تعبد به متنافیین و ضدین است و فرض این است که امکان عمل به هر دو وجود ندارد.

احتمال سوم این است که بگوئیم شارع احواله به عقل و عقلا داده یعنی گفته طبق روشی که عقلا در متعارضان دارند عمل کنید. در چنین مواردی «لو صرح بأن هذا حجة و أن ذاك حجة» عقلاً حکم به تخییر می‌کنند در نتیجه ما هم مسئله تخییر را مطرح کنیم.

اطلاق ذاتی: یعنی تمام الموضوع خبر الواحد و حکم حجّیت است پس تمام موضوع برای حجیت، خبر الواحد می‌شود که ذاتاً شامل فرض تعارض هم می‌شود. مثل این‌که وقتی مولا گفت اعتق رقبه، تمام الموضوع رقبه است پس شامل مؤمنه و کافره هم می‌شود.

فرق اطلاق ذاتی و لحاظی این است که در اطلاق لحاظی شارع لحاظ حال تعارض را می‌کند و می‌گوید من این دلیل را حتی در حال تعارض هم حجت قرار می‌دهم. اما در اطلاق ذاتی می‌گوئیم ذات حکم (حجیت) و موضوع (خبر واحد) شامل حال تعارض است یعنی چون شارع يك خبر واحد و معین را حجت قرار نداده بلکه طبیعت موضوع حجت قرار گرفته پس شامل حال تعارض هم هست.

ایشان نسبت به اطلاق لحاظی می‌گویند قبول نداریم که شارع این قبیل اطلاق را مدنظر قرار داده باشد و در این اطلاق حال تعارض را هم لحاظ کرده باشد. بلکه طبق صناعت اگر فقیهی بخواهد به اطلاق آیات استدلال کند، باید به اطلاق ذاتی تمسک کند و نه اطلاق لحاظی پس مقتضای قاعده را طبق اطلاق ذاتی مطرح می‌کنند. در مورد اطلاق ذاتی می‌گویند شاید کسی بگوید اینجا فرض تخییر وجود دارد چون اینجا هم سه احتمال وجود دارد:

یک احتمال این‌که به هر دو عمل کنیم که امکانش نیست یا هر دو را کنار بگذاریم که منجر به تساقط است اما راه سوم این است که اطلاق هر کدام را مقید به ترك دیگری کنیم؛ یعنی بگوئیم شارع هر کدام از دو طرف را در صورتی حجت قرار داده که دیگری را ترك کنید.

به بیان دیگر قائل به تخییر می‌گوید، عقل در صورت تعارض می‌گوید ما باید به مقداری که تنافی برطرف می‌شود اکتفا کنیم یعنی وقتی از یک طرف بین دو خبر تنافی شده و از طرف دیگر نتوانستیم به هر دو عمل کنیم و از طرف دیگر هر دو را هم نمی‌توانیم کنار بگذاریم، باید به مقداری که تنافی حل بشود اکتفا کنیم. آن حداقل برای رفع تنافی، تخییر است یعنی باید بگوئیم حجیت هر کدام مقید به ترك عمل به دیگری است. قائل به تخییر در ادامه می‌گوید در این مبنا فرقی بین سببیت یا طریقت در حجیت وجود ندارد.

مرحوم امام در ادامه می‌فرمایند بعضی به این قول اشکال کرده و گفته‌اند قول شما روی سببیت درست است چون بنابر سببیت در هر کدام مصلحت وجود دارد پس مانعی ندارد که عقل حکم به تخییر کند. اما بنابر طریقت چون هیچ کدام نمی‌تواند کاشف از واقع باشد لذا عقل هیچ کدام از اینها را کاشف از واقع قرار نمی‌دهد. از ظاهر عبارت امام استفاده می‌شود که ایشان این اشکال را قبول دارند.

ایشان می‌فرمایند به نظر ما روی قول به سببیت هم این مبنا درست نیست چون وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول این‌که عقل حکم شارع را تقیید بزند و بگوید هر چند شارع این را حجت قرار اما این حجیت مقید به ترك دیگری است در نتیجه تقیید عقلی باشد. ایشان می‌فرماید این احتمال محال است چون عقل نمی‌تواند در دایره شرع دخالت کند.

احتمال دوم این‌که بگوئیم وقتی ادله را به عقل ارائه می‌دهیم، کشف می‌کند که شارع قائل به تخییر است یعنی حجّیت هر کدام را مقید به ترك دیگری کرده‌است. ایشان می‌فرمایند هر چند این احتمال تصویر درستی دارد اما در مقام اثبات دچار مشکل است. در توضیح می‌گویند ما حکم عامی (صدّق العادل) داریم که هر دو خبر را مطلقاً حجّت قرار داده‌است یعنی هر دو حجتند اعم از این‌که طرف دیگر حجت باشد یا نباشد. شما اطلاق‌ها را از بین بردید ولی عموم عام را حفظ کردید یعنی این قاعده را جاری کردید که در دوران امر بین تقیید اطلاق و تخصیص عام، تقیید اطلاق مقدم است. چون در اطلاق می‌گوئیم نباید قرینه‌ای بر تقیید باشد در حالی‌که عام صلاحیت برای قرینیت بر تقیید دارد.

نظیر این‌که يك دليل می‌گوید اکرم العلما و يك دليل می‌گوید لا تکرّم الفاسق. اگر نسبت عام و خاص من وجه باشد يك دليل می‌گوید اکرم العلما این عام است، اعم از عادل و فاسق. يك دليل می‌گوید لا تکرّم الفاسق، این اطلاق دارد اعم از عالم و غیر عالم. اینجا نمی‌گوئیم در ماده اجتماع اینها با هم تعارض می‌کنند و اذا تعارضتا تساقطا. می‌گوئیم اکرم العلما بیان و قرینه است و در نتیجه برای فاسق اطلاقی تشکیل نمی‌شود. لذا اطلاق را مقید می‌کنیم به فاسق غیر عالم و مسئله حل می‌شود.

در مانحن فیه شما از راه تقدیم تقیید اطلاق می‌خواهید وارد شوید اما غفلت کردید که این قانون در جایی است که مثل اکرم العلما و لا تکرّم الفاسق تعارض ذاتی باشد. اما اگر تعارض بین دلیلین بالعرض شد مثل ما نحن فیه دو راه داریم:

يك راه این است که عموم ادله حجّیت تخصیص بخورد و بگوئیم یکی از این دو حجت است و چون نمی‌دانیم کدام است، باید سراغ تساقط برویم. راه دوم این است که حجّیت به ترك دیگری تقیید بخورد. از میان این دو راه هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد یعنی در چنین موردی نمی‌توانیم بگوئیم تقیید اطلاق و یا تخصیص عام ترجیح دارد. چون هر دو احتمال وجود دارد و ما راهی نداریم لذا مسئله تساقط را باید مطرح کنیم.

تفاوت مشی مرحوم امام با دیگران مثل مرحوم خوئی این است که مرحوم خوئی وقتی به ادله لفظیه رسیدند فرمودند چون اطلاق ذاتی ادله لفظیه هر دو را می‌گیرد ما چند راه داریم: یا عمل به هر دو که لا یمکن؛ یا عمل به احدهمای معین که ترجیح بلا مرجح است و یا احدهمای غیر معین که گفتیم معنا ندارد یا تساقط؛ یعنی بعد از بررسی تمام احتمالات مسئله تساقط را به عنوان آخرین احتمال باقی مانده مطرح می‌کردند. اما اینکه بگوئیم اینجا از باب دوران بین تقیید اطلاق یا تخصیص عام است و این قانون در جایی است که تعارض ذاتی باشد اما در جایی که تعارض بالعرض باشد این قانون جریان ندارد؛ از فرمایشات امام (رضوان الله تعالی علیه) است.^[1]

حدیث اخلاقی هفته

در ذیل آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^[2] روایاتی وارد شده که به مناسبت ایام هفدهم ربیع که از آن گذشتیم این را عرض می‌کنیم.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ایشان فرمودند «إِنَّ اللَّهَ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى أَدَبِهِ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ» خدا نبیش را تربیت فرمود. می‌دانید کسی که تربیت شده‌ی خدای تبارک و تعالی است وجود مبارک پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

بعد می‌فرماید وقتی از تربیت آنچه اراده می‌کرد محقق شد فرمود «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^[3] سه دستور به او داد و اینها چیزهایی است که انسان اگر بخواهد به کمال برسد باید در خودش پیاده کند. حدّ اعلایش در وجود مبارک پیامبر هست، در حدّ مادون او و خیلی هم با فاصله باید در دیگران محقق بشود. مراد از «و امر بالعرف» چیست، بحث زیاد دارد. ما هم در بحث حجّیت عرف ولو اینکه ارتباطی به این آیه ندارد اما دیگران چون مطرح کرده بودند ما هم مطرح کردیم. «و اعرض

عن الجاهلین» از جاهلین هم اعراض کن. گذشت امر به خوبی، حالا عرف را خوبی بگیریم، نیکی بگیریم معروف است، و اعراض از جاهلین. این سه مطلب را باید خیلی مراقبت کنیم.

اولاً در خانواده خودمان اگر همسر یا فرزند انسان خطایی را مرتکب شد انسان در مرحله اول آن برخورد شدید را نداشته باشد و گذشت داشته باشد. نسبت به دیگران هم همینطور انسان دائماً به خوبی سفارش کن و اعراض از جاهلین که این مخصوصاً در زمان ما خیلی مطرح است انسان به حرف و کار جاهلین بها ندهد. اگر آنها نسبت به انسان اهانتی کردند انسان اعتنا نکند.

«فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص زَكَاةُ اللَّهِ» وقتی این سه مرحله را پیامبر انجام داد خدا او را تزکیه کرد. به مقام تزکیه رساند و مزکا شد. «فَقَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» بعد که خدا او را به مقام تزکیه رساند فرمود تو بر خُلُقِ عظیم هستی. «فَلَمَّا زَكَاةُ فَوْضَ إِلَيْهِ دِينَهُ» وقتی خدا به این خُلُقِ عظیم رساندش دین خودش را به او تفویض کرد. مقام تشریع به او داد گفت حالا اگر تو هم بخواهی تشریع کنی چیزی را واجب کنی یا حرام کنی. ما معتقدیم پیامبر مقام و منسب تشریعی داشتند و این مقام و منسب تشریع به ائمه معصومین علیهم السلام به اعتقاد ما رسید و شاهد بر این هم این روایات فراوانی که ما در فروع از ائمه داریم.

معمولاً آیه شریفه «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» را فقط برای مسائل اخلاقی مطرح می‌کنند. در بعضی از روایات خلق را به بعضی از مصادیق اخلاقی هم معنا کرده اما در بعضی از روایات به دین اسلام معنا کرده. «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» یعنی تو صاحب دین عظیمی. حالا انسان اگر بخواهد خوب اینجا دقت کند این خُلُقِ عظیم يك گوشه‌ای از آن مسائل اخلاقی است. یعنی پیامبر يك مصنوع کامل و يك موجود کامل از نظر الهی است. «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» یعنی انسان کامل کامل، من جمیع الجهات.

حالا این «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» آیا از آن انحصار استفاده می‌شود؟ اصلاً بگوئیم خلق عظیم يك مطلبی است که مخصوص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است، اصلاً دیگران به سراغش نروند که از آیه انحصار استفاده نمی‌شود! ولو اینکه آن مرتبه‌ی بالایش در اختیار رسول اکرم هست ولی اگر يك انسانی این مراحل را طی کند می‌تواند به این خلق عظیم برسد. اینطور نیست که ما از آیه بخواهیم انحصار را استفاده کنیم و چون ما می‌خواهیم متصدی دین بشویم، حالا مقام تشریع اختصاص به پیامبر و ائمه دارد و از اینها هرگز تجاوز نمی‌کند ولی ما هم در صدد کشف دین هستیم دنبال این هستیم که دین خدا را بفهمیم، دین خدا را برای مردم بیان کنیم، ما هم باید در این مسیر خلق عظیم قرار بگیریم، ما هم باید خودمان را تزکیه واقعی کنیم، نه اینکه اسم خودمان را بگذاریم بگوئیم ما هم آدم مذهبی هستیم، به مجرد ذکر گفتن و چله نشینی انسان مهذب نمی‌شود.

اعراض از جاهلین که در آیه شریفه آمده خیلی کار مشکلی است. شما ببینید يك مشکلی پیش می‌آید به روحانیت يك اهانتی می‌شود چقدر در ما اثر می‌گذارد؟ این اثر به این معناست که ما از جاهلین اعراض نکردیم، اعراض از جاهلین به این معنا نیست که اگر او به تو فحش داد تو سرت را زیر بینداز و برو، این يك مصداقش است، تو اعتنا نکن.

اعراض این است که آدم با همه وجود از جاهل اعراض کند، اگر زمانه طوری شد که نسبت به روحانیت بدگویی می‌کنند این در درونش و در قلبش هم هیچ برایش تغییری به وجود نیاید، این می‌شود اعراض واقعی. انسان از جاهل، آن کسی که با دین خدا مخالفت می‌کند، با متدینین مخالفت می‌کند، با احکام خدا مخالفت می‌کند، این معنای اعراض است و امیدواریم ان شاء الله خداوند مراتبی از این خلق عظیم را در ما محقق بفرماید.^[4]

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «وَأَمَّا بِنَاءٌ عَلَى أَنَّ الْمُسْتَدَّ لَهَا هِيَ الْأَدَلَّةُ الشَّرْعِيَّةُ مِنَ الْآيَاتِ وَ الرِّوَايَاتِ، فَفِيهَا أَحْتِمَالَاتٌ بِحَسَبِ التَّصَوُّرِ الْعَقْلِيِّ: أَحَدُهَا: أَنَّهَا مُهْمَلَةٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى حَالِ التَّعَارُضِ، بَلْ هِيَ فِي مَقَامِ إِثْبَاتِ حُجَّةِ خَيْرِ الْوَاحِدِ فِي الْجُمْلَةِ. ثَانِيهَا: أَنَّ مَفَادَهَا حُجَّةُ خَيْرِ الْوَاحِدِ

مقيداً بصورة عدم التعارض. و هذان الاحتمالان مجرد تصور عقلي، لا ينبغي تطويل الكلام و البحث عنهما. ثالثها: أنها تعم صور التعارض بالإطلاق اللحاظي؛ أي حاط الإمام عليه السلام أو الشارع حال التعارض أيضاً حال الحكم بالحجية.» تنقيح الأصول، ج4، ص: 521 تا 523.

[2] □ قلم، 4.

[3] □ اعراف، 199.

[4] □ بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج1، ص: 379: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ حَتَّى إِذَا أَقَامَهُ عَلَى مَا أَرَادَ قَالَ لَهُ وَ أُمِرَ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص زَكَاهُ اللَّهُ فَقَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ فَلَمَّا زَكَاهُ فَوَضَّ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَحَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلَّ مُسْكِرٍ فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الصَّلَاةَ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَقَّتْ أَوْقَاتَهَا فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ.